

# Investigating the Confinement of the Concept and Example of the Caliph of God in the Qur'an and the Narrations of the Infallibles (Peace be upon them)

Naser Khazaei<sup>1</sup> Seyyed Mohammad Razavi<sup>2</sup>  
Seyyedeh Fatemeh Hashemi<sup>3</sup>

1. PhD student, Department of Quran and Hadith Sciences, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran [naserkhazaei11@gmail.com](mailto:naserkhazaei11@gmail.com)

2. Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (The corresponding author). [Dsmrazavi@yahoo.com](mailto:Dsmrazavi@yahoo.com)

3. Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. [dr.fat.hashemi@gmail.com](mailto:dr.fat.hashemi@gmail.com)

DOI: 10.22034/iscw.2024.2040909.1097

*Orgina  
Research*

Received:

2024-09-11

Accepted:

2024-11-02

Keywords:

Taqifi,  
Mesdaq,  
Khalifa  
Allah,  
Narrations,  
Prophets,  
Saints.

**Abstract:** One of the topics in the field of Qur'anic research is the discussion of the Caliph of God, which has been mentioned many times in the Holy Qur'an with this word in various forms. AS) is provided and seeks to answer the question of what the word caliph means in terms of meaning and according to the evidence, and whether its examples are confiscated the result is that the Caliph of God is appointed and appointed by God Almighty in every age, and the earth is not always empty of divine authority and caliph. One of the reasons for this claim is that in the Holy Quran, this particular word is used by the prophets and saints. According to the Holy Quran, because the divine caliph received the knowledge of names from God Almighty and with the virtue of knowledge and infallibility reached the position that by the command of God Almighty the mosque of angels and reached the highest position in the world of creation, the position of the divine caliphate on earth. Right is not possible. Therefore, other people in human society are not worthy of the position of God's caliphate.



## بررسی توقیفی بودن مفهوم و مصداق خلیفه‌الله در قرآن و

### روایات معصومین (ع)

ناصر خزایی<sup>۱</sup> سید محمد رضوی<sup>۲</sup> سیده فاطمه هاشمی<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد تهران مرکز، تهران، ایران. [naserkhazaei11@gmail.com](mailto:naserkhazaei11@gmail.com)

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران مرکز، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

[Dsmrazavi@yahoo.com](mailto:Dsmrazavi@yahoo.com)

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران مرکز، تهران، ایران. [dr.fat.hashemi@gmail.com](mailto:dr.fat.hashemi@gmail.com)

DOI: 10.22034/iscw.2024.2040909.1097

**چکیده:** مفسران و پژوهشگران دین‌شناسی به دلیل اختلاف نظر در

مقام خلیفه در ذیل آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰) دیدگاه‌های متفاوتی را مطرح کرده‌اند. پندارهای تفسیری آنان در مواردی چون حقیقت مصداق خلیفه و مستخلف عنه، گوناگون است. این تحقیق با استفاده از شیوه توصیفی تحلیلی و مراجعه به کتب لغت و تفاسیر قرآن کریم و مراجعه به احادیث معصومین (ع) فراهم آمده و در پی پاسخ به این سؤال است که واژه خلیفه از حیث مفهومی و با توجه به قرائن به چه معناست و آیا مصداق آن توقیفی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد خلیفه‌الله در هر عصری از جانب خداوند متعال معین و منصوب است و همواره زمین از حجت و خلیفه الهی خالی نیست. از جمله دلایل این ادعا این است که در قرآن کریم این واژه خاص اولیای الهی بکار رفته است. از نظر قرآن کریم چون خلیفه الهی علم اسماء را از خداوند متعال دریافت نموده و بافضیلت علم و عصمت به مقامی رسیده که به امر خداوند متعال مسجود فرشتگان و به عالی‌ترین جایگاه در عالم خلقت رسیده یعنی مقام خلافت الهی در زمین که این امر جز با اراده حضرت حق امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین افراد دیگر از جامعه بشری شایستگی منصب مقام خلافت خداوند را ندارند.

**صص:**

**۱۸۵-۱۵۱**

**مقاله**

علمی پژوهشی

**دریافت:**

۱۴۰۳/۰۶/۲۱

**پذیرش:**

۱۴۰۳/۰۸/۱۲

**کلید واژه‌ها:**

توقیفی،

مصداق،

مفهوم،

خلیفه‌الله،

قرآن،

روایات معصومین



## مقدمه

واژه خلیفه‌الله نقش برجسته‌ای در نظام اعتقادی و اخلاقی دینی قرآن ایفا می‌کند از این رو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از طرفی فهم درست آیات الهی و احادیث مربوطه در پرتو فهم صحیح و دست‌یابی به معنا و مفهوم صحیح واژه‌های قرآنی است و عموماً هیچ‌کس بدون دانستن معنای صحیح واژگان، درک قابل‌توجهی از آیات الهی نخواهد داشت. پژوهش حاضر برای دست‌یابی به معنای درست و مصادیق خلیفه الهی، در قرآن و احادیث وارده فراهم آمده است اما پیش از آن به واژه توقیفی نیز پرداخته‌شده تا هم مدخلی برای ورود به بحث و زمینه‌سازی مناسبی برای فهم صحیح و بهتر معنای خلیفه‌الله در قرآن و احادیث صورت گرفته باشد. ابتدا با مراجعه به کتب لغت معتبر، معنای لغوی واژه‌های مرتبط با موضوع را استخراج نموده، سپس با مراجعه به آیات نورانی قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم‌السلام به بررسی موضوع پرداخته و جهت تبیین و توضیح بیشتر و فهم دقیق‌تر از کتب تفسیری مفسران بزرگ اعم از متأخر و معاصر و همچنین پژوهش‌های اخیر که در غالب مقالات و رساله تدوین شده است و با موضوع این پژوهش نزدیک و قریب‌المعنا هستند، استفاده شده است.

## پیشینه پژوهش

محمود کریمی و همکاران در پژوهشی با عنوان بازیابی ابعاد تفسیر کلامی آیه «انی جاعل فی الارض خلیفه» (۱۳۹۲) به ابعاد تفسیری کلامی این آیه در میراث علمی امامیه و اهل سنت پرداخته‌اند؛ ابعادی همچون هدف از آفرینش خلیفه در زمین، لزوم وجود خلیفه در زمین و ضرورت نیاز به امام، تقدم وجود خلیفه بر دیگران، اختصاص تعیین خلیفه به خداوند، لزوم عصمت خلیفه و امام و غیرهم. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد پاسخ به دیدگاه اسماعیلیه در خصوص تعارض غیبت امام با «قرار دادن خلیفه در زمین» و نیز اشاره به استفاده فقهی برخی از فقیهان امامی و اهل سنت از این آیه در خصوص مشروعیت قضاوت و تعلق زمین به خلیفه خدا از دیگر مباحث اغلب متفاوت است.

محمد هاشم زمانی در مقاله‌ای با عنوان «خلافت انسان در قرآن» (۱۳۷۸) در بحث خلافت انسان آیه «وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. البقرة: ۳۰» را مورد بحث و تفسیر قرار داده و نتیجه گرفته است این آیه در مقام بیان منشأ و آغاز زندگی انسان‌هاست و دیگر اینکه محور آیه آدم (ع) است در متن به‌عنوان یک فرد و یک نوع خصوصیت و ویژگی در جعل خلیفه است که منجر به استعلام ملائکه می‌شود و اگر مراد تنها این بود که انسان‌هایی جانشین انسان‌های دیگر شوند که مطلب حائز اهمیتی نبود که به سبب آن آدم (ع) را تعلیم اسماء دهد؛ و ملائکه را بر ناآگاهی‌شان به ارزش و مقام انسان آگاه کند. اما اینکه خلافت به معنای جانشینی از گذشتگان و پیشینیان باشد. در صورتی که این پیشینیان را ملائکه بدانیم صحیح نیست.

فهمه جمالی راد و دیگران در پژوهشی با عنوان «معناشناسی خلیفه در قرآن کریم» (۱۳۹۷) پندارهای مختلف تفسیری در خصوص حقیقت مصداق خلیفه و مستخلف عنه و غیره را مورد بررسی قرار داده و نتیجه گرفته‌اند که مستخلف عنه خدای متعال نیست، بلکه انبیاء و ائمه اطهار علیهم‌السلام یکی پس از دیگری هستند و شرافت مقام خلیفه نیز به دلیل مستخلف و معطی آن است و کاربرد اندک ترکیب خلیفه‌الله در متون روایی، اضافه معنوی است که حرف جرّ «من» و یا «ل» در تقدیر دارد.

امین محمدرضا در مقاله‌ای با عنوان «آدم و انسان، خلیفه بشر یا خلیفه خدا؛ نقد دیدگاه انتقادی سلیمانی به خلافت آدم علیه‌السلام و انسان» (۱۳۹۹) با زاویه‌ای انتقادی به بررسی دیدگاه‌های سلیمانی در باب خلیفه‌الله بودن بشر پرداخته است نتایج این پژوهش نشان می‌دهد فارغ از اینکه آدم (ع) خلیفه خدا باشد یا نباشد نمی‌توان با تکیه بر مستندات مطرح در این دیدگاه جایگزینی آدم و انسان دارای زبان و بیان به‌جای بشر تکامل نیافته را اثبات کرد.

زهره نیرمانی و جعفر فیروزمندی بندپی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و واکاوی معنای جعل خلیفه در زمین» (۱۳۹۸) به نقد و بررسی آراء و تبیین ادله قرآن پژوهان و با بررسی سیاق آیات و با رویکرد تفسیر قرآن به قرآن و سنت، نظریه خلافت و جانشینی از خدا و دیگر آراء، پیشین پرداخته‌اند و ضمن بررسی دیدگاه‌های متفاوت درباره متعلق خلافت، پس از گذری بر مفهوم واژه خلیفه،

مفهوم جعل خلیفه به معنای خلقت آدم و قرار دادن او در زمین به جای نسل‌های پیش را مطرح نموده‌اند.

فتح الله نجارزادگان، سلمان بابایی گواری در پژوهشی با عنوان «پیوند مفهوم خلیفه‌الله در قرآن با امامت از دیدگاه متکلمان فریقین» (۱۳۹۲) به بررسی چستی مفهوم خلیفه‌اللهی در قرآن و بررسی نحوه پیوند آن با امامت پرداخته‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد گسترده‌ترین آیه در زمینه استخلاف آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره است، خلیفه‌الله برترین موجودات و دارای شئون متمایز ساز از دیگران است. امامت در دیدگاه شیعه عبارت از جانشینی انبیاء و خلافتی از جانب حق تعالی در همه امور دینی و دنیایی است که با نصب الهی تعیین می‌شود. امامت در دیدگاه اهل سنت نوعی رهبری عمومی با هدف حراست از امور دین و دنیای مردم و جانشینی و نیابت از نبی است. از نظرگاه شیعه فرقی بین خلیفه‌الله قرآنی و امام نیست و رابطه منطقی بین این دو مقوله تساوی است.

رضا نوروزی در مقاله‌ای تحت عنوان «وساطت خلیفه الهی در رسیدن فیض به عالم از دیدگاه شریعت و عرفان اسلامی» (۱۳۹۱) بحث خلافت الهی انسان کامل، جایگاه ویژه خلیفه‌الله در عالم هستی پرداخته است. نویسنده مدعی است بحث در خصوص مفهوم خلیفه‌اللهی افزون بر اینکه در آموزه‌های دینی، به‌ویژه در روایات ائمه اطهار مطرح شده است، در متون عرفانی به‌عنوان یکی از مباحث کلیدی مورد دقت و بررسی قرار گرفته است. مقاله ضمن بیان آیات و روایات مربوطه به تحلیل و بررسی دیدگاه برگرفته از متون دینی پرداخته و سپس با تبیین دیدگاه عرفان اسلامی در زمینه وساطت خلیفه الهی در رسیدن فیض به ماسوی‌الله، میزان مطابقت آن را با متون دینی بررسی نموده است. همچنین این نویسنده در پژوهش دیگری با عنوان «میزان انطباق دیدگاه ابن عربی در مظهریت تام خلیفه‌الله با قرآن کریم» (۱۳۹۱) به بررسی مقام خلیفه‌اللهی در قرآن پرداخته است. نویسنده نتیجه می‌گیرد مقام خلیفه‌اللهی مختص انسان بوده حتی ملائکه نیز امکان دستیابی به این مقام را ندارند. در این راستا قرآن با اشاره به تعلیم اسمای الهی به آدم (ع) شایستگی او را برای خلافت بیان می‌کند. همچنین نویسنده نتیجه‌گیری می‌کند

ابن عربی با طرح مسئله مظهریت تامه خلیفه‌الله به تبیین سر خلافت پرداخته است.

محمدرضا آرام و فاطمه رحمانی در پژوهشی با عنوان «مفهوم شناسی تأویل عرفانی «خلیفه الهی» در سوره بقره» (۱۳۹۶) به بررسی و تبیین معنای تأویل عرفانی واژه «خلیفه» در سوره بقره پرداخته‌اند. این پژوهش پس از بررسی معنای لغوی این واژه با تدبیر در آیات ۳۰ الی ۳۹ سوره بقره به دریافت مفهوم عرفانی «خلیفه الهی» اقدام نموده و با استفاده از مفاهیم واژگان و عبارات کلیدی موجود در آیات مذکور، به نظر می‌رسد به معنای عرفانی این لقب در انسان دست یافته است. نتیجه به دست آمده نشان می‌دهد تجلی کامل اسماء الهی در وجود نوع انسان شاید عامل اصلی برای تحقق صفت «خلیفه‌اللهی» در او باشد. وقوع این امر، فرمان برداری قوای همه عالم را از انسان در پی خواهد داشت که در قالب سجده ملائکه بر آدم در قرآن از آن تعبیر شده است.

فتح‌الله نجارزادگان و محمدمهدی شاهمرادی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل مقام خلیفه‌اللهی امام مهدی (عج)» (۱۳۹۰) به بررسی مقام خلیفه‌اللهی حضرت مهدی (عج) پرداخته و به احادیث متعدد فریقین ارجاع داده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد درک ماهیت خلیفه‌اللهی امام مهدی (عج) با تبیین جایگاه نهضت امام در نظام تعالیم دین حق (احیای توحیدگرایی) امکان‌پذیر خواهد بود. افزون بر آن احیاگری دین حق با مقام عصمت پیوند می‌خورد و بلندای مقام خلیفه‌اللهی امام مهدی (عج) را نمایان می‌سازد.

### ادبیات پژوهش

یکی از مباحث مهم علوم قرآنی توقیفی یا اجتهادی بودن کلمات، جملات، آیات و سوره‌ها است. فریقین بر توقیفی بودن کلمات، جملات و آیات اتفاق دارند؛ هر واژه‌ای به صورت منفرد از دیگر واژگان، معنای اساسی دارد که خارج از بافت و سیاق قرآنی، آن معنا را برای خود حفظ کرده است. در این پژوهش با الهام از مفهوم واژه توقیفی می‌خواهیم نسبت این واژه را با واژه خلیفه تبیین نماییم و به این پرسش پاسخ دهیم که آیا مصداق مفهوم خلیفه‌الله توقیفی است؟

## واژه خلیفه و خلیفه‌الله

واژه خلیفه و ترکیب خلیفه‌الله از واژه‌های مألوف است که در منابع معتبر به معنی جانشین و نایب و حاکم به کاربرده شده است. مصطفوی درباره کاربردهای این واژه در قرآن کریم می‌نویسد: «معنی لغوی خلیفه از ماده [خلف] است، اصل واحد در این ماده، مقابل «قَدَام» [جلو] است و به معنای چیزی است که پس از چیز دیگر می‌آید» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۲۹). چنانچه در قرآن به معنی جانشینی شب و روز به کاررفته است. از نظر لغوی خلیفه از ماده خلف است و خلف ضد قَدَام به معنای پشت و بعد می‌آید و «خَلَفَ الشَّيْءَ» به معنای رها کردن آن چیز پشت سر است. مثل آیه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَمَّا جَاءَهُمْ... لَايَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» فصلت/۴۲ و تَخَلَّفَ به معنای تأخر است مانند آیه: «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ... أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ» ۱۲/۹ و خَلَفَ فَلَانٌ فَلَانًا به معنای در مکان او قرار گرفتن و مقام او را احراز کردن است. گفته شده است که خلیفه از ماده خلف به دو معنا می‌آید: الف - اینکه مستخلف جانشین مستخلف له قرار گیرد بعد از وی و دیگر برای مستخلف قدرتی و سلطه‌ای نباشد مانند قرار دادن رئیسی بعد از رئیس دیگر یا وارث بعد از موروث خلیفه به این معنا می‌شود «یخلف غیره بعده و یقوم مقامه» مانند آیات: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى...» ۱۶۹/۷ «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ» مریم/۵۹ ب - اینکه مستخلف خلیفه را در مکان یا در عمل با خود قرار می‌دهد یا به او تفویض می‌کند که جانشین او باشد؛ پس اینجا برای مستخلف حق سرپرستی و سلطه بر خلیفه باقی است و هرگاه تقصیر یا کوتاهی در کار، از او سرزند پس مستخلف می‌تواند او را عزل کند. مفسران به دلیل اختلاف نظر در مقام خلیفه در ذیل آیه «أَنْ يَجْعَلَ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰) دیدگاه‌های متفاوتی را مطرح کرده‌اند. پندارهای تفسیری آنان در مواردی چون حقیقت مصداق خلیفه و مستخلف عنه، گوناگون است. در بررسی اولیه و با مراجعه به کتب لغت و همچنین تفاسیر معتبر که در ادامه این پژوهش خواهد آمد واژه «خلیفه» در تفاسیر به معنای جانشین آمده است اما مفسران در مصادیق آن اختلاف نظر دارند؛ و طبری در جامع البیان فی تفسیر القرآن، کسی که حکم خداوند را در بین خلق اجرا نماید

مصداق خلیفه می‌داند (طبری، ۱۳۷۵: ۱/۱۵۸). طبرسی در مجمع‌البیان خلیفه را به معنای جانشین بیان نموده اما سه احتمال ذکر نموده جانشین خدا، جانشین ملائکه یا جن شد که قبل از او در زمین سکونت داشته و همچنین از قول حسن بصری می‌گوید: از نظر آنکه فرزندان آدم هر یک جانشین پدر و گذشتگان خود می‌گردند در آباد کردن زمین و یا برپاداشتن عدل به آدم خلیفه گفته شد (طبرسی، ۵۴۸ ق، ج ۱: ۱۱۷). محمدجواد مغنیه در تفسیر کاشف نوع بشر را مصداق خلیفه می‌داند (مغنیه، ۱۴۲۴ ق: ۸۰). صاحب تفسیر انوار درخشان خلیفه را به معنای انبیاء و اولیاء خاص که از سوی خداوند تبارک و تعالی به این مقام منصوب شده ذکر کرده‌اند (حسینی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱: ۹۹). بر اساس معانی لغوی و تفسیری مذکور برای واژه یادشده، روشن شد تمام آن‌ها در اصل خلافت مشترک هستند اما در مصادیق آن اختلاف نظر دارند. واژه «خلیفه‌الله» ترکیبی از دو بخش «خلیفه» و «الله» است که از نظر لغوی و مفهومی اهمیت خاصی دارد. در لغت، «خلیفه» به معنای جانشین یا نماینده است. در زبان عربی، این واژه از ریشه «خلف» به معنای «پشت سر گذاشتن» یا «پس آمدن» مشتق شده است؛ بنابراین، خلیفه به کسی اطلاق می‌شود که به جای دیگری قرار می‌گیرد یا به‌عنوان نماینده و جانشین عمل می‌کند. واژه «الله» نیز به خداوند اشاره دارد که در اسلام به‌عنوان خالق و مالک جهان مورد پرستش قرار می‌گیرد. در مفهوم دینی، «خلیفه‌الله» به معنای جانشین خداوند بر زمین است. این مفهوم در قرآن کریم نیز آمده است. برای نمونه در آیه ۳۰ از سوره بقره، خداوند به فرشتگان می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» که به معنای «من در زمین جانشینی قرار می‌دهم» است. در تفسیر این آیه، مفسران اسلامی معتقدند که این جانشینی به انسان اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، انسان به‌عنوان خلیفه و نماینده خداوند بر روی زمین وظایف خاصی بر عهده دارد، از جمله مدیریت زمین و موجودات زنده در آن (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۲۸۴) از نظر فلسفی و عرفانی، خلیفه‌الله به معنای انسانی است که به کمال رسیده و با تحقق ویژگی‌های الهی در خود، به مقام جانشینی خداوند بر روی زمین دست یافته است. در این نگاه، انسان به دلیل داشتن عقل و اختیار، مسئولیت آبادانی و اداره زمین را بر عهده دارد و باید به‌گونه‌ای عمل کند

که اراده و قوانین خداوند را در زمین اجرا کند. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌گوید: «خلافت انسان بر زمین، تجلی روح الهی در انسان است که به واسطه عقل و اختیارش محقق می‌شود و مسئولیت بزرگ مدیریت و هدایت موجودات را بر عهده دارد» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۲۸۶). به‌طور خاص، در عرفان اسلامی این مفهوم به اوج معنوی انسان اشاره دارد. ابن عربی، عارف معروف قرن هفتم هجری، در آثار خود به تفصیل درباره مقام خلیفه‌الله بحث می‌کند. وی معتقد است که انسان کامل، یعنی فردی که به بالاترین درجات کمال معنوی و معرفت الهی رسیده، نماینده خداوند بر روی زمین است و همه صفات الهی را در خود منعکس می‌کند. او در کتاب «فصوص‌الحکم» می‌نویسد: «خلافت انسان در این است که تمام اسماء و صفات الهی را در خود جای دهد و به‌واسطه آن، جانشین خداوند بر روی زمین شود» (ابن عربی، ۱۳۶۹: ۴۵). در نهایت، مفهوم «خلیفه‌الله» نه تنها به نقش فردی انسان در ارتباط با خداوند اشاره دارد، بلکه وظایف اجتماعی و مدیریتی او را نیز بیان می‌کند. انسان باید به‌عنوان جانشین خداوند، به بهترین نحو ممکن از منابع زمینی استفاده کند و به آبادانی جهان بپردازد؛ بنابراین، خلیفه‌الله بودن انسان مسئولیتی الهی است که نیازمند تقوا، عدالت و پیروی از دستورات الهی است (مطهری، ۱۳۶۹: ۵۲).

### خصوصیات خلیفه‌الله

در تفاسیر اسلامی، خصوصیات «خلیفه‌الله» بر اساس آموزه‌های قرآن و سنت، به ابعاد مختلفی از وجود انسان اشاره دارد. این ویژگی‌ها شامل قدرت عقل و اختیار، مسئولیت اخلاقی و اجتماعی، ظرفیت برای شناخت حقایق الهی و توانایی در برقراری عدالت و تقوا می‌شود. این ویژگی‌ها از طریق متون مختلف تفسیری و عرفانی به‌ویژه در ارتباط با آیاتی مانند آیه ۳۰ سوره بقره به تفصیل بیان شده‌اند.

**عقل و اختیار:** یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های خلیفه‌الله داشتن عقل و اختیار است. در تفسیر آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰)، مفسران بر این باورند که خداوند انسان را با دادن عقل و اراده آزاد، به‌عنوان خلیفه خود بر روی زمین تعیین کرده است. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌نویسد که عقل انسان، ابزار شناخت او از جهان و خداوند است و همین عقل است که او را از دیگر

موجودات متمایز می‌کند. او اشاره می‌کند که «خلافت انسان به واسطه عقل و اختیار او محقق می‌شود و او مسئول آبادانی زمین و هدایت دیگر موجودات است» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۸۴).

**مسئولیت اخلاقی و اجتماعی:** از دیگر ویژگی‌های خلیفه‌الله مسئولیت‌پذیری در برابر خداوند و جامعه است. انسان به‌عنوان خلیفه باید از منابع طبیعی به‌درستی استفاده کند و در اداره امور اجتماعی عدالت را برقرار سازد. این مسئولیت در قرآن نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ برای مثال، در آیه «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» (فاطر: ۳۹)، اشاره به این دارد که خداوند انسان را جانشین خود بر روی زمین قرار داده است تا وظایفی خاص بر عهده گیرد. سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» بیان می‌کند که انسان به‌عنوان خلیفه موظف است به اخلاقیات پایبند باشد و عدالت اجتماعی را برقرار کند، چراکه این‌ها از اصول اصلی خلافت انسان در زمین هستند (قطب، ۱۳۶۷: ۱۲۵).

**تقوا و عدالت:** از دیگر صفات خلیفه‌الله، داشتن تقوا و عدالت است. در آموزه‌های اسلامی، تقوا به معنای داشتن ترس و احترام نسبت به خداوند و پایبندی به قوانین الهی است. این ویژگی از مهم‌ترین شروط خلافت است. علامه طباطبائی در این زمینه می‌نویسد: «خلیفه‌الله باید در تمام اعمال خود تقوای الهی را رعایت کند و به عدالت رفتار نماید، چراکه هدف اصلی خلافت اجرای اراده الهی در زمین است» (طباطبائی ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۸۶)، در سوره ص نیز، آیه ۲۶ «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ...» به داوود علیه‌السلام به‌عنوان خلیفه‌الله دستور داده شده که میان مردم با حق و عدالت حکم کند و از پیروی هوس‌های نفسانی دوری کند.

**ظرفیت برای شناخت حقایق الهی:** یکی دیگر از خصوصیات مهم خلیفه‌الله، توانایی انسان در شناخت حقایق الهی است. این ویژگی با توجه به آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) مشخص می‌شود که خداوند به انسان علم اسماء را عطا کرد. بسیاری از مفسران، مانند فخر رازی، معتقدند که این علم شامل معرفت به حقایق جهان و اسماء الهی است و انسان با داشتن این علم، قابلیت شناخت کامل‌تری نسبت به دیگر موجودات دارد. فخر رازی در تفسیر کبیر می‌نویسد: «این

آیه نشان دهنده مقام والای انسان در علم و معرفت است و او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۳۲۵).

**قدرت مدیریت و سرپرستی:** انسان به‌عنوان خلیفه‌الله، وظیفه سرپرستی و مدیریت زمین و موجودات را بر عهده دارد. این وظیفه در قرآن نیز تأکید شده است، از جمله در آیه ۶ سوره هود که بیان می‌کند: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ این آیه به سرپرستی خداوند بر تمام موجودات اشاره دارد، اما انسان به‌عنوان خلیفه‌الله، نماینده خداوند در اجرای این سرپرستی است. علامه طباطبائی در این زمینه توضیح می‌دهد که: «خلافت انسان به این معنا است که او به‌عنوان نماینده خداوند باید در امور جهان دخالت کرده و بر اساس قوانین الهی عمل کند» (طباطبائی، ۱۴۱۷: ج ۱: ۲۹۰).

**انسان کامل به‌عنوان خلیفه‌الله:** در عرفان اسلامی، به‌ویژه در آثار ابن عربی، انسان کامل به‌عنوان نمونه‌اعلای خلیفه‌الله معرفی می‌شود. انسان کامل فردی است که به بالاترین درجه از کمال انسانی رسیده و تمام صفات الهی را در خود منعکس می‌کند. ابن عربی در کتاب «فصوص‌الحکم» بیان می‌کند که: «خلافت انسان کامل به این معنا است که او نماینده خداوند در زمین است و صفات الهی در او تجلی می‌یابند» (ابن عربی، ۱۳۶۹: ۴۵). از دیدگاه او، انسان کامل می‌تواند به‌عنوان واسطه بین خداوند و دیگر مخلوقات عمل کند و به اداره جهان بپردازد.

### واژه توقیفی از نظر لغت و مفهوم

الوقف: مصدر قولک: وقفت الدابة و وقفت الكلمة وقفا و هذا مجاوز فإذا كان لازما قلت: وقفت وقوفا. فإذا وقفت الرجل على كلمة قلت: وقفته توقيفا (الفراهیدی، ۱۴۰۸: ۵ / ۲۲۳). وقفوا در این آیه شریفه به مجاز به معنای حبس و بازداشت مجرمان به منظور سؤال و جواب همراه با توبیخ آنان تعبیر شده است و در حدیث هم از این واژه الوقف (با سکون ق) به معنای حبس و بلوکه نمودن اصل مال و رها نمودن منفعت آن مال در امور خیر مثل کمک به مساکین و قف که به معنی ایستادن و تَوَقَّفُ است می‌گویند: «وَقَفَ الْقَوْمُ، أَقْفَهُمْ وَقَفَاً وَ وَاقْفُوهُمْ وَقُوفاً. وَ قَفُوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ» الصافات/ ۲۴ متوقفشان کنید که مسئول هستند (راغب ۴ / ۴۷۹).

معنای لغوی واژه توقیفی بنا بر قول فخرالدین طریحی (وقف) «قوله تعالى وَ لَوْ تَرَىٰ إِذُ تُؤَفَّفُوا عَلَى النَّارِ» [۲۷ / ۶] هو مجاز عن الحبس للسؤال و التوبيخ؛ و قد تكرر ذكر الوقف فى الحديث و هو تحبیس الأصل و إطلاق المنفعة. يقال وقفت الدار للمساكين وقفا و أوقفتها (طریحی، ۱۳۷۵: ۱۳۰ / ۵). به بیان دقیق‌تر تعریف توقیفی عبارت است از: هر حکم یا موضوعی که عقل بدان راه ندارد و منوط به بیان شارع مقدّس است، مانند نماز، روزه، خمس، زکات و حج از عبادات و نیز احکام تکلیفی: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه. همچنین احکام وضعی نظیر صحت و فساد و طهارت و نجاست. حال آنکه عبادت‌ها توقیفی هستند یعنی در عبادت خدا از نظر کیفیت و کمیت نباید اعمال سلیقه شود، بلکه باید همان‌طور که برای ما بیان کرده‌اند، بدون کم‌وزیاد اجرا شود. چون‌وچرا بردار نیست. اینکه عده‌ای عربی بخوانند، عده‌ای فارسی، عده‌ای ترکی و خلاصه هرکس به زبان ملی خود بخواند [اعمال سلیقه است]. یا بگوییم در مسافرت‌ها، قدیم نماز دورکعتی بوده ولی اکنون چون با هواپیما مسافرت می‌کنند باید چهار رکعتی بخوانند زیرا این سفر مشقت ندارد (مطهری، ۱۳۹۵: ۲۳۶).

### مفهوم و مصداق

مفهوم به معنای یک ایده یا تصویر ذهنی است که فرد از یک شیء، ویژگی یا وضعیت خاص دارد. به عبارت دیگر، مفهوم نمایانگر معنای کلی و عمومی یک چیز است. مثلاً وقتی به مفهوم «درخت» فکر می‌کنیم، نمی‌توانیم فقط به یک نوع خاص از درخت (مانند بلوط یا کاج) اشاره کنیم، بلکه به ویژگی‌های مشترک همه درخت‌ها نیز توجه داریم (حسینی، ۱۳۹۸: ۴۵). مفاهیم اغلب عمومی هستند و می‌توانند به چندین مصداق اشاره کنند. برای مثال، «حیوان» به همه حیوانات اشاره دارد. همچنین مفاهیم معمولاً تجریدی هستند و نمی‌توانند به صورت فیزیکی مشاهده شوند. آن‌ها تنها در ذهن وجود دارند. مفاهیم با واژه‌ها و عبارات بیان می‌شوند و هر واژه می‌تواند چندین مفهوم را در خود داشته باشد (مهدوی، ۱۳۹۷: ۳۲) مصداق به معنای نمونه یا مورد خاصی است که یک مفهوم را تجسم می‌کند. هر مصداق نشان‌دهنده یک واقعیت عینی است که می‌تواند به مفهوم مربوط شود. برای مثال، «درخت بلوط» یک مصداق برای مفهوم «درخت» است. درواقع،

مصدق‌ها موارد خاصی هستند که می‌توانند تحت یک مفهوم کلی قرار گیرند (سعیدی، ۱۳۹۹: ۷۸) هر مصداق خاص و منحصر به فرد است. مثلاً «درخت بلوط» تنها یکی از انواع درختان است. مصداق‌ها قابل مشاهده و تجربی هستند و می‌توان آن‌ها را در دنیای واقعی دید. هر مصداق باید با یک مفهوم مرتبط باشد تا بتواند نمایانگر آن مفهوم باشد (رضایی، ۱۴۰۰: ۲۱).

### ارتباط بین مفهوم و مصداق

مفهوم و مصداق دو روی یک سکه هستند. مفهوم بدون مصداق نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا مفاهیم تنها زمانی معنا پیدا می‌کنند که بتوانند به نمونه‌های خاص اشاره کنند. از سوی دیگر، مصداق‌ها نیز بدون مفاهیم نمی‌توانند تعریف شوند. به عبارت دیگر، هر مصداق باید تحت یک مفهوم قرار گیرد تا بتواند معنای واقعی خود را پیدا کند (فردوسی، ۱۳۹۶: ۱۵) برای درک بهتر این ارتباط، می‌توان به مثال‌های زیر توجه کرد:

**مفهوم:** «پرنده» / **مصداق‌ها:** «مرغ»، «پنگوئن»، «عقاب»

در این مثال، «پرنده» یک مفهوم کلی است که شامل انواع مختلفی از پرندگان می‌شود. هر یک از مصداق‌ها نمونه‌هایی از این مفهوم هستند.

**مفهوم:** کتاب / **مصداق‌ها:** کتاب تاریخ، کتاب شعر، کتاب داستان

در اینجا نیز «کتاب» نمایانگر یک مفهوم عمومی است که شامل انواع مختلف کتاب‌ها می‌شود. در منطق، درک صحیح از مفهوم و مصداق برای تحلیل‌های منطقی و استدلال‌های صحیح ضروری است. وقتی ما یک استدلال منطقی را بررسی می‌کنیم، باید بدانیم که آیا مفاهیم مورد استفاده دقیق و واضح هستند و آیا مصداق‌های آن‌ها نیز درست انتخاب شده‌اند یا خیر. برای جلوگیری از ابهامات در استدلال‌ها، لازم است که مفاهیم به دقت تعریف شوند. با شناخت دقیق از مفاهیم و مصداق‌ها، می‌توانیم استدلال‌های منطقی را بهتر تحلیل کنیم. در فرآیند استنتاج منطقی، باید توجه داشته باشیم که آیا نتیجه‌گیری‌ها بر اساس مفاهیم صحیح و مصداق‌های مناسب انجام شده‌اند یا خیر (کاظمی، ۱۴۰۱: ۶۰).

## واژه خلیفه از نظر لغت و مفهوم

واژه خلیفه‌الله به صورت مستقیم در قرآن کریم نیامده است؛ اما به نظر برخی از علما و مفسران مفهوم آن در آیه ۳۰ سوره بقره وجود دارد. بسیاری از مفسران و علمای شیعه و سنی معتقدند که انسان به واسطه علم به اسماء الهی، جانشین خداوند است که در زمین زندگی می‌کند و محدوده خلافت او کل هستی است و عنوان کرده‌اند که این جانشینی همیشگی است. برخی دلیل این جانشینی را عدم توانایی جهان هستی از پذیرش فیض خداوند عنوان کرده‌اند و خلیفه را واسطه فیض خداوند به عالم دانسته‌اند. به عقیده بسیاری از اهل عرفان، خلیفه‌الله همان انسان کامل است که نمونه بارز آن حضرت محمد (ص) می‌باشد. شیعیان معتقدند که این مقام را حضرت محمد (ص) به دستور خداوند به ائمه معصومین (ع) اعطا کرده است. در ادامه به بررسی ریشه این کلمه و تفاسیر مرتبط به معنای لغوی آن پرداخته می‌شود.

راغب اصفهانی نیز «خلافت» را به معنای نیابت و جانشینی گرفته؛ و می‌نویسد خلف فلان فلانا- بجای او کارگزار شد چه با او و یا بعد از او باشد. خدای تعالی گوید: «وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ» (۱۶۰ زخرف). خلافت- یعنی نیابت و جانشینی بجای دیگری که: ۱- یا در غیاب و نبودن کسی است. ۲- یا به خاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می‌شود. ۳- یا به علت ناتوانی کسی. ۴- و یا به خاطر بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می‌شود؛ و در معنی اخیر خداوند اولیاء خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد.

خدای تعالی گوید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ (۳۹ فاطر)؛ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ (۱۶۵ انعام)؛ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ» (۱۵۷ هود). خَلَائِفَ - جمع خلیفه - است و خُلَفَاءَ - جمع - خَلِيفَ. خدای تعالی گوید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ (۲۶ ص)؛ وَ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ (۱۷۳ یونس)؛ وَ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» (۱۶۹ اعراف). اختلف و مُخَالَفَةَ - به این معنی است که هر کس راه و روشی غیر از راه و روش دیگری در کار یا سخن برگزینند (راغب، ۱۴۱۶، ج ۱: ۶۳۰).

زمخشری نیز برای معنای خلیفه تقریباً همان چیزی را آورده که دیگر لغویان

آورده‌اند (زمخشری، ۱۳۵۸/۱۹۶۶ م: ج ۱: ۱۳۵). ابن منظور ذیل واژه «خلف» گوید: ... «خَلْفُهُ يَخْلُفُهُ» یعنی جانشینش شد... «خَلَفَ فُلَانٌ فُلَانًا» یعنی فلانی جانشین فلانی شد... «اسْتَخْلَفَهُ» یعنی او را جانشین خود قرارداد. «الخليفة» کسی است که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند. جمع کلمه «خليفة» «خلائف» است... «الخلافة» به معنای پادشاهی (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹: ۸۳). طریحی می‌نگارد: «خليفة» به لغت اهل شام به معنای سلطان اعظم و پادشاه بسیار بزرگ مقام است... «خليفة» کسی است که به جای شخص رونده می‌نشیند و مکان او را پر می‌کند (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۵۴). شرتونی معتقد است: «خلافت» همان پادشاهی و نیابت از غیر است... «خليفة» کسی است که جانشین شخصی غیر از خودش گردد، چه آن شخص که در اینجا از او نیابت شده غائب باشد، چه مرده باشد، چه ناتوان باشد و چه به خاطر بزرگداشت و تکریم او نائب، جانشینش شده باشد و از اینجا است که خداوند بندگانش را روی زمین جانشین خود قرار داده است (شرتونی، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ۱۵۲). طبری در جامع‌البیان فی تفسیر القرآن به استناد حدیث می‌گوید «خليفة کسی که بین خلق خدا حکم کند مثل آنچه در داستان موسی بن هارون به ما رسیده است و همچنین از قول ابن عباس و ابن مسعود خليفة را آدم و هرکسی که جانشین او باشد و در طاعت خدا و به عدل در بین خلق حکم کند» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۵۸). طبری در مجمع‌البیان «خليفة» را به معنای جانشین بیان نموده اما سه احتمال ذکر نموده که در ادامه پژوهش به آن خواهیم پرداخت (طبری، ۵۴۸ ق، ج ۱: ۱۱۷). شریف لاهیجی در تفسیر خود خليفة را نائب و حجت خدا می‌داند تا آنکه در زمین ترویج حق و تزییع باطل نماید و باقی می‌دارد امر خلافت و وصایت را در نسل او (لاهیجی، ۱۳۵۸: ج ۱: ۲۹).

مغنیه محمدجواد در تفسیر کاشف می‌گوید مراد خداوند متعال از خليفة آدم ابوالبشر و هر انسانی از نسل او در هر زمان و مکان است که نسبت به کشف معادن و منافع و بهره‌مندی از آن را مهیا کند است (مغنیه، ۱۴۲۴ ق، ج ۱: ۸۰). علامه طباطبایی ذیل تفسیر آیه ۳۰ سوره البقره می‌نویسد خدای تعالی در رد این سخن ملائکه (قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ

نُقَدِّسُ لَكَ) فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» زمینه و سیاق کلام بدو نکته اشاره دارد، اول اینکه منظور از خلافت نامبرده جانشینی خدا در زمین بوده، نه اینکه انسان جانشین ساکنان قبلی زمین شوند که در آن ایام منقرض شده بودند و خدا خواسته انسان را جانشین آن‌ها کند، هم چنان که بعضی از مفسرین این احتمال را داده‌اند. برای اینکه جوابی که خدای سبحان به ملائکه داده، این است که اسماء را به آدم تعلیم داده و سپس فرموده: حال، ملائکه را از این اسماء خبر بده و این پاسخ با احتمال نامبرده هیچ تناسبی ندارد؛ و بنابراین، پس دیگر خلافت نامبرده اختصاصی به شخص آدم (ع) ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترک‌اند، آن وقت معنای تعلیم اسماء، این می‌شود: که خدای تعالی این علم را در انسان‌ها به ودیعه سپرده، به طوری که آثار آن ودیعه، به تدریج و به طور دائم، از این نوع موجود سر بزند، هر وقت به طریق آن بیفتد و هدایت شود، بتواند آن ودیعه را از قوه به فعل درآورد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ج ۱: ۱۷۷). صاحب تفسیر انوار درخشان خلیفه را به معنای انبیاء و اولیاء خاص که از سوی خداوند تبارک و تعالی به این مقام منصوب شده ذکر کرده‌اند (حسینی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱: ۹۹). مصطفوی در تفسیر روشن خلیفه را از «خلف» در اصل به معنای چیزی است که در پشت دیگری واقع شده و متصف باشد به این صفت خواه این معنی از جهت زمان باشد یا مکان یا از لحاظ کیفیت و خصوصیت و تاء به اعتبار مبالغه باشد و هم به خاطر وصف بودن آن به نفس انسانی که خلیفه خواهد بود (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۶۹). جوادی آملی نیز در تفسیر تسنیم می‌گوید: «مقصود از «خلیفه» شخص حقیقی آدم نیست، بلکه مراد، شخصیت حقوقی آدم و مقام انسانیت است، یعنی خلیفه‌الله، مطلق انسان‌ها یا دست‌کم نوع انسان‌های کامل هستند و مقصود از «مستخلف عنه» خداوند سبحان است، نه گروهی از فرشتگان که در زمین می‌زیستند، یا جنیان مفسد و خونریزی که منقرض شدند، یا انسان‌های پیشین موسوم به «نسناس»، یا مطلق موجودات عالم» (جوادی، ۱۳۹۴، ج ۳: ۱۷). روایات وارده از حضرات معصومین علیهم‌السلام در ذیل آیه شریفه سی سوره البقره مفسران روایی در تفسیر «و علم آدم اسماء کل‌ها» می‌فرمایند اسماء همان حقیقت نور محمدی (ص) و ولایت آن حضرت و همچنین ولایت علی (ع) و فاطمه سلام‌الله

علیها و دوازده معصوم علیهم السلام از ذریه ایشان است. حال با عنایت به این معنا از اسماء برای معنا و مفهوم خلیفه در آیه مذکور حداقل سه احتمال متصور است:

۱- اینکه خداوند متعال در پاسخ به سؤال استفهامی ملائکه فرموده باشد هرکس که علم به اسماء را یعنی معرفت به مقام ولایت محمدی و علوی را از خداوند دریافت کرده باشد در عصر و مصر خود می تواند خلیفه باشد و صلاحیت ابلاغ حکم الهی را بر مردم دارد؛ یعنی علم به مقام ولایت و تسلیم در برابر این مقام موجب ارتقاء به درجه خلیفه الهی می شود.

۲- برداشت و فهم دیگری از این آیه می توان داشت مبنی بر اینکه مقام خلافت الهی همان ولایت است و خاص پیامبر اسلام و معصومین علیهم السلام و حضرت آدم به این اسماء با عنایت خداوند متعال علم پیدا کرد و به فرشتگان عرضه نمود.

۳- احتمال دیگر این است که مقام خلافت را اشتدادی<sup>۱</sup> دانسته و این مقوله را مختص انبیاء و اوصیای الهی بدانیم، همان گونه که پیامبر و ائمه علیهم السلام هر یک در زمان خود خلیفه اعظم الهی بوده و سایر انبیاء و اوصیاء به واسطه معرفت و محبت به مقام ولایت محمدی و علوی خلیفه خدا بر بندگان بوده اند.

### نظرات مفسرین

#### الف) تفسیر طبری

ابن جریر طبری در تفسیر خود (طبری، ۱۳۵۷، ش، ج ۱: ۱۲۳) به این نکته اشاره می کند که خلیفه بودن انسان به معنای جانشینی او در زمین است. او معتقد است که انسان باید به عنوان نماینده خداوند در زمین عمل کند و این مسئولیت مستلزم رعایت اصول اخلاقی و اجتماعی است.

#### ب) تفسیر المیزان

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان (ج ۱: ۲۵۰) بر این باور است که خلیفه بودن

---

۱. خلافت اشتدادی به معنای نوعی از خلافت است که در آن، انسان به عنوان نماینده و جانشین خداوند بر روی زمین، مسئولیتهایی را در زمینه های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر عهده دارد. این مفهوم به ویژه در متون اسلامی و فلسفی مورد بحث قرار گرفته و به بررسی ابعاد مختلف آن پرداخته شده است. (برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به «مفهوم خلافت اشتدادی و ابعاد آن» در کتاب نظام سیاسی اسلام: صفحه ۱۲۰)

انسان به معنای توانایی او در تدبیر امور زمین و استفاده از منابع آن است. او تأکید می‌کند که این مسئولیت باید با آگاهی و شناخت از خداوند و قوانین الهی همراه باشد.

### ج) تفسیر نمونه

در تفسیر نمونه (ج ۱: ۱۵۰)، ناصر مکارم شیرازی به جنبه‌های اجتماعی خلیفه‌بودن انسان اشاره می‌کند. او بیان می‌کند که انسان باید به‌عنوان خلیفه، نه تنها به خود بلکه به دیگران نیز توجه کند و عدالت را در جامعه برقرار سازد. این دیدگاه نشان‌دهنده ابعاد اجتماعی و اخلاقی مسئولیت انسان به‌عنوان خلیفه است.

### اختلاف مفسران در خصوص خلیفه و مستخلف عنه

در بخش مفهوم خلیفه دریافتیم که مفسران در معنای آن مبنی بر جانشینی انسان اتفاق نظر دارند اما در جانشینی از چه کسی و یا چه کسانی اختلاف نظر دارند برخی مانند طبری، طبرسی، طباطبایی مؤلف المیزان، محمدجواد مغنیه مؤلف تفسیر کاشف و جوادی آملی خلیفه را نوع انسان به‌عنوان جانشین خداوند متعال در زمین می‌دانند. در باطن واژه خلافت و جانشینی، این معنا نهفته است که خلافت ظهور مستخلف عنه در خلیفه است و خلیفه کسی است که هویت او وابسته به مستخلف عنه است و جدای از او معنا و حقیقتی برایش نیست. از این رو اگر ذره‌ای، غیر یا خود را نشان داد و کاری غیر از فعل او انجام داد، دیگر خلیفه نیست. خداوند، استعداد خلیفه شدن خود را با دمیدن روح خود در انسان به ودیعت نهاد؛ چنانکه از آیه «و نفخت فیه من روحی» (الحجر: ۲۹) استفاده می‌شود و علاوه در آیه «انّی جاعل...»؛ صریحاً از خلافت «آدم» سخن به میان آمده است. البته از آنجا که در آن آیه جعل خلافت به صورت جمله اسمیه بیان شده و جمله اسمیه دال بر استمرار جعل خلافت است، پس خلافت منحصر در حضرت آدم (علیه‌السّلام) نیست و در ضمن جمله «اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء» حاکی از این موضوع است که خلافت منحصر در حضرت آدم نیست؛ زیرا اگر سخن از خلافت حضرت آدم بود و بس، با توجه به این نکته که حضرت آدم (علیه‌السّلام) معصوم است و فساد و خونریزی نمی‌کند، جا داشت خداوند به فرشتگان بفرماید: آدم فساد و خونریزی نمی‌کند؛ اما از آنجا که از یک سو محور و مدار خلافت الهی

علم به اسماء است و از سوی دیگر آگاهی به اسما الهی نیازمند استقامت در مسیر بندگی است و همه انسان‌ها استقامت در مسیر بندگی ندارند، در نتیجه مقام خلافت الهی در همه انسان‌ها تحقق و فعلیت ندارد (رجبی، ۱۴۰۰: ۵۵-۵۸).

### نظریات مفسران درباره مستخلف عنه

بسیاری از مفسران، مانند طبری، بر این باورند که «مستخلف عنه» در آیه مذکور انسان است. طبری در تفسیر خود (ج ۱: ۱۲۳) تصریح می‌کند که خداوند انسان را برای انجام وظایف خاصی در زمین خلق کرده و او را به‌عنوان نماینده خود معرفی می‌کند. این نظریه بر اساس آیات دیگر قرآن که به مسئولیت‌ها و وظایف انسان اشاره دارد، تقویت می‌شود. ابن عاشور نیز در *التحریر و التنویر* (ج ۱: ۴۵) بر این نکته تأکید دارد که انسان به‌عنوان موجودی مختار و مسئول، باید در زمین زندگی کند و از نعمت‌های الهی بهره‌برداری کند. او همچنین اشاره می‌کند که خلافت به معنای مسئولیت و امانت‌داری است. در مقابل، برخی از مفسران مانند فخر رازی، معتقدند که «مستخلف عنه» می‌تواند شامل ملائکه نیز باشد. فخر رازی در *التفاسیر الکبیر* (ج ۲: ۲۱۰) بیان می‌کند که خداوند ملائکه را به‌عنوان نمایندگان خود در زمین قرار داده و انسان‌ها تنها به‌عنوان تابعین آن‌ها عمل می‌کنند. این نظریه ممکن است ناشی از تفکر فلسفی و کلامی باشد که بر اساس آن، ملائکه به‌عنوان موجوداتی بی‌نقص و بدون خطا، وظایف خاصی را در نظام آفرینش بر عهده دارند. برخی دیگر از مفسران، مانند ابن کثیر، به نظریه‌ای اشاره می‌کنند که در آن جن نیز به‌عنوان «مستخلف عنه» مطرح می‌شود. ابن کثیر در *تفسیر ابن کثیر* (ج ۱: ۳۵۰) بیان می‌کند که جن نیز موجوداتی هستند که خداوند آن‌ها را برای انجام وظایفی در زمین خلق کرده است. او به آیات دیگری از قرآن اشاره می‌کند که نشان‌دهنده وجود جن و مسئولیت‌های آن‌هاست.

### دلایل اختلاف

اختلاف نظر میان مفسران ناشی از چند عامل است:

**تفاوت در منابع:** برخی مفسران از منابع روایی و تاریخی مختلف استفاده کرده‌اند که ممکن است باعث بروز تفاوت در تفسیر شود. برای مثال، برخی روایات معتبر درباره جن و ملائکه وجود دارد که می‌تواند بر تفاسیر تأثیر بگذارد.

**توجه به سیاق آیات:** برخی مفسران با توجه به سیاق آیات دیگر قرآن، نظرات متفاوتی ارائه می‌دهند. به‌عنوان مثال، مفسرانی که بر خلافت انسان تأکید دارند، به آیات دیگری که به وظایف انسان اشاره دارد، استناد می‌کنند (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱: ۴۵).

**تأثیر تفکرات فلسفی:** برخی از مفسران تحت تأثیر تفکرات فلسفی و کلامی خود، تفسیرهای خاصی ارائه می‌دهند که ممکن است با دیگران متفاوت باشد. فخر رازی، با توجه به اصول کلامی خود، نظرات خاصی درباره ملائکه و جن ارائه می‌دهد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۲۱۰). تحلیل تطبیقی نظریات مفسران نشان‌دهنده تنوع دیدگاه‌ها و تأثیر عوامل مختلف بر تفسیر آیات است. نظریه انسان به‌عنوان خلیفه، بر اساس آیات متعدد قرآن و تأکید بر مسئولیت‌های انسانی شکل گرفته است. در مقابل، نظریات مربوط به ملائکه و جن بیشتر بر مبنای تفکرات فلسفی و کلامی بنا شده‌اند. اختلاف مفسران در خصوص «مستخلف عن» در باب خلیفه‌الله نشان‌دهنده عمق و پیچیدگی مباحث تفسیری است. هر یک از نظریات مطرح‌شده دارای دلایل و مستندات خاص خود هستند و این تنوع دیدگاه‌ها نشان‌دهنده غنای علمی و فکری در حوزه تفسیر قرآن کریم است. بررسی این اختلافات می‌تواند به فهم بهتر مفاهیم قرآنی و نقش انسان در نظام آفرینش کمک کند.

### بحث و بررسی

این قسمت از پژوهش در تلاش است نظرات مفسرانی را که خلیفه را نوع انسان می‌دانند نقد و بررسی کرده و دلایل آنان را نیز موردتوجه قرار دهیم.

### ویژگی‌های خلیفه‌الله با توجه به آیات قرآن

پیامبر اکرم (ص) در خطبه‌ای فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ بَيِّدَهُ ثُمَّ قَالَ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص ۱۵۴) این روایت نشان‌دهنده این است که مقام خلیفه‌الله به‌طور مستقیم از سوی خداوند به آدم داده شده است و هیچ موجود دیگری در این مقام قرار ندارد. امام باقر (ع) در تفسیر آیه خلیفه‌الله می‌فرمایند: «إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ آدَمَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ لِيَكُونَ لَهُ حُجَّةٌ عَلَى خَلْقِهِ» (طبرسی، ۵۴۸، ق، ج ۱: ۱۳۰) این روایت نشان‌دهنده این است

که مقام خلیفه الله به انسان داده شده تا او بتواند حجت خداوند بر دیگر مخلوقات باشد. امام صادق (ع) نیز در این زمینه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَ بَنِي آدَمَ وَفَضَّلَهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۹، ج ۲: ۴۵) امام رضا (ع) در پاسخ به سؤالی درباره مقام انسان می فرماید: «الْإِنْسَانُ هُوَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ» (ابن بابویه، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۳۵) این جمله نشان دهنده این است که کرامت و مقام انسانی به او داده شده و هیچ موجود دیگری نمی تواند به این مقام دست یابد. این روایات به وضوح بر برتری انسان ها نسبت به دیگر مخلوقات تأکید دارد و نشان می دهد که مقام خلیفه الله تنها مختص انسان هاست. روایاتی که از معصومین نقل شد، همگی بر این نکته تأکید دارند که مقام خلیفه الله تنها مختص انسان هاست. این موضوع از چند جنبه قابل بررسی است:

**۱- اختصاص این مقام به انسان:** تمام روایات به وضوح نشان می دهند که خداوند تنها انسان را به عنوان خلیفه خود انتخاب کرده است و هیچ موجود دیگری در این مقام قرار ندارد.

**۲- مسئولیت های انسانی:** روایات معصومین همواره بر مسئولیت های سنگینی که بر عهده انسان به عنوان خلیفه قرار داده شده، تأکید دارند. این مسئولیت ها شامل عدالت، حفظ محیط زیست و کمک به دیگران است.

**۳- فطرت انسانی:** روایات نشان دهنده این است که تنها انسان ها دارای فطرتی هستند که آن ها را برای پذیرش مسئولیت های سنگین آماده می کند. اغلب مفسران دینی معتقدند خلیفه خداوند، کسی است که نمایانگر تمام صفات وجودی و آثار و احکام و تدابیر خداوند بوده و خلافت و جانشینی اش در تمام شئون هستی بر همه موجودات، حتی جمادات و نباتات و حیوانات حاکم است و دارای ویژگی هایی است از قبیل:

خلیفه الله کسی است که اگر خدا بخواهد، رهبری اجتماعی امت را که اولاً و بالذات از آن خودش است، به او می دهد و او را جانشین خود می گرداند. خلیفه الله میان بندگان خدا، شأن مرجعیت دینی دارد. همان شأن پیامبران که هدایتگری و به کمال رسانی است. برای رساندن بندگان به کمالات، لازم است جانشین خدا به عنوان نمایانگر صفات وجودی خداوند، مرجعیت اخلاقی و تربیتی برای بندگان

باشد؛ چنان‌که پیامبران اسوه و الگوی اخلاقی انسان‌هایند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ.» (احزاب: ۲۱)

خلیفه که همچون خدا توانایی تصرف در عالم هستی دارد، به‌عنوان نماینده خدا در عالم هستی است. «انجام کارهای خدایی، نیازمند تصرف در عالم هستی است.» اگر ولایت تکوینی به معنای تصرف مطلق در جهان است، لازمه‌اش قدرت مطلقه است که در انحصار خدای سبحان است، بنابراین، خلیفه چگونه صفتی را دارد که از اختصاصات خدای سبحان است. «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: ۱۸۹).

خلیفه‌الله کسی است که علم به اسما دارد و آن را به گونه حضوری از جانب خدا دریافت می‌کند.

خلیفه باید برترین انسان‌ها در دوران خود باشد، بر اساس آیه «أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهْدِي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس: ۳۵) کسی که هدایت شده است و به‌سوی حق هدایت می‌کند، برتر از کسی است که خود به هدایت نیاز دارد. از این‌رو، او برای پیروی کردن شایسته‌تر است.

### توقیفی بودن مصداق خلیفه‌الله در قرآن

در قرآن کریم، وعده خلافت الهی به کسانی داده شده است که ویژگی‌های خاصی از ایمان و عمل صالح را دارند. در آیه ۵۵ سوره نور آمده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» این آیه به وعده خداوند برای اعطای خلافت به مؤمنان و صالحان اشاره دارد، اما این خلافت به‌طور خاص برای کسانی است که بالاترین مراتب ایمان و عمل صالح را دارا هستند. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بیان می‌کند که ایمان و عمل صالح در این آیه به معنای کامل‌ترین شکل ایمان و اعمال صالح است و این کمال تنها در اولیای معصوم الهی یافت می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۳۹۸). همچنین، آیه ۱۲۴ سوره بقره که به ماجرای آزمایش ابراهیم (ع) اشاره دارد، می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» در این آیه، خداوند مقام امامت را به ابراهیم (ع) اعطا می‌کند و این مقام به صراحت به افراد عادی یا گناهکار تعلق نمی‌گیرد، زیرا ابراهیم (ع) پس از دریافت این مقام از خداوند می‌پرسد: «وَمِن دُرِّيَّتِي؟» و خداوند پاسخ می‌دهد: «لَا يَنَالُ عَهْدِي

الظَّالِمِينَ» (بقره، ۱۲۴). این پاسخ نشان‌دهنده این است که مقام امامت که از مصادیق خلافت الهی است، تنها به افراد معصوم و صالح تعلق دارد و کسانی که مرتکب ظلم شوند، شایسته این مقام نیستند. در تفسیر مجمع‌البیان نیز تأکید شده است که «ظالمین» در اینجا نه تنها کسانی که به دیگران ظلم کرده‌اند، بلکه حتی کسانی که به خود ظلم کرده و از حق و حقیقت دور شده‌اند را نیز شامل می‌شود (طبرسی، ۵۴۸، ج ۱: ۳۴۴).

### توقیفی بودن مصادیق خلیفه‌الله و ولایت در روایات

بر اساس تفاسیر معتبر همچون تفسیر المیزان، علامه طباطبایی در تفسیر این آیه توضیح می‌دهد که «خلیفه» به معنای جانشینی است که در اجرای اراده و قوانین الهی بدون تخلف عمل می‌کند و این ویژگی تنها در کسانی یافت می‌شود که معصوم از گناه و خطا باشند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۱۶). از این رو، خلیفه‌الله نمی‌تواند به هر فردی اطلاق شود، بلکه تنها بر کسانی اطلاق می‌شود که به واسطه عصمت و ولایتی که از جانب خداوند دارند، توان اجرای کامل اراده الهی را دارند. در نیز احادیث معتبر نیز به وضوح دیده می‌شود که مقام خلافت الهی تنها به کسانی اختصاص دارد که از سوی خداوند معصوم و پاک معرفی شده‌اند. برای نمونه، در روایتی از امام رضا (ع) نقل شده است: «الإمام أمين الله في خلقه، و حجة على عباده، و خلیفته في بلاده» این حدیث بیانگر این است که امام که از سوی خداوند انتخاب شده، امین و نماینده خداوند بر روی زمین است. چنین جایگاهی تنها به کسی اختصاص می‌یابد که از همه عیوب و ناپاکی‌ها مبرا و معصوم باشد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵: ۱۷۸).

همچنین در حدیثی از امام علی (ع) آمده است: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَمْ تَكُنْ لِتُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ» این روایت از نهج‌البلاغه (خطبه ۲) اشاره می‌کند که خداوند هرگز زمین را از حجت خود خالی نمی‌گذارد. حجت خداوند همان خلیفه الهی است که به عنوان راهنما و رهبر مردم عمل می‌کند. این حجت باید از سوی خداوند منصوب شود و کسی که از سوی خدا به این مقام برسد، باید دارای ویژگی‌های عصمت و پاکی باشد. در ادامه این روایت، امام علی (ع) به این نکته اشاره می‌کند که حجت‌های خداوند برای هدایت مردم برگزیده می‌شوند و این

انتخاب‌ها به صورت توقیفی هستند، یعنی تنها از جانب خداوند امکان‌پذیر است و انسان‌ها نمی‌توانند به دلخواه خود کسی را به این مقام منصوب کنند (نهج البلاغه، خطبه ۲).

در کتاب اصول کافی نیز به نقل از امام باقر (ع) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرَكْهُمْ سُدًى بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ» و سپس اشاره می‌کند که خداوند برای این که قدرت و عظمت خود را به خلق نشان دهد، حجت‌هایی در میان مردم قرار داده است تا آنان را راهنمایی کنند. این حجت‌ها خلیفه خدا بر روی زمین هستند و این مقام تنها به کسانی داده می‌شود که از همه گناه و خطا پاک باشند (کلینی، ۱۳۹۹، ج ۱: ۲۰۰). عصمت و خلافت الهی یکی از ویژگی‌های اساسی خلیفه‌الله، عصمت است. امام معصوم باید از هرگونه گناه و خطا پاک باشد تا بتواند اراده الهی را به درستی اجرا کند. همان‌طور که در آیه تطهیر (احزاب، ۳۳) آمده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» این آیه نشان‌دهنده پاکی کامل اهل بیت پیامبر است و بیان می‌کند که این افراد از هرگونه رجس و ناپاکی پاک شده‌اند. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌گوید که رجس به معنای هرگونه آلودگی روحی و گناه است و خداوند با اراده خاص خود اهل بیت را از آن پاک کرده است. این عصمت و پاکی به آنان این توانایی را می‌دهد که به عنوان خلفای الهی بر زمین حکومت کنند و اراده خداوند را به درستی به اجرا درآورند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۶: ۳۱۱). عصمت به معنای مصونیت از گناه و خطا است که در قرآن و روایات به عنوان یکی از ویژگی‌های ضروری برای خلافت الهی مطرح شده است. از این رو، تنها معصومین که اهل بیت پیامبر هستند، شایسته این مقام هستند. در تفسیر مجمع‌البیان نیز آمده است که امامت و خلافت تنها به کسانی اختصاص دارد که به واسطه عصمت خود از هرگونه گناه و خطا مصون باشند (طبرسی، ۵۴۸ ق، ج ۷: ۱۲۴).

### روایات اهل بیت در مورد خلافت و توقیفی بودن مصداق خلیفه‌الله

در روایات آمده است که عنوان خلیفه‌الله تنها مختص پیامبران و امامان معصوم است. برای مثال، پیامبر اکرم (ص) در حدیثی مشهور فرموده‌اند: «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نَوْرٍ وَاحِدٍ» و در ادامه بیان می‌کند که علی (ع) جانشین و خلیفه خداوند بر زمین

است. این روایت نشان می‌دهد که خلیفه‌الله بودن امری است که از سوی خداوند تعیین می‌شود و مختص کسانی است که خداوند آنان را برای این امر برگزیده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ج ۳۶: ۱۰۴). همچنین در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است: «إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا يَتِمُّ إِلَّا بِالنَّصِّ مِنَ اللَّهِ» این حدیث نشان می‌دهد که امامت و خلافت تنها با تعیین الهی ممکن است و افراد عادی نمی‌توانند این مقام را کسب کنند، مگر آنکه به واسطه نص الهی منصوب شوند؛ بنابراین خلافت الهی امری است که به تعیین خداوند و نصوص مشخص صورت می‌گیرد و این انتصاب تنها به پیامبران و امامان اختصاص دارد (کلینی، ۱۳۹۹، ج ۱: ۲۰۰).

### ارتباط خلافت با عصمت

یکی از ویژگی‌های مهم خلیفه‌الله، عصمت است. خداوند در آیه تطهیر (سوره احزاب، آیه ۳۳) می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» این آیه نشان‌دهنده این است که اهل بیت (ع) از هرگونه ناپاکی و خطا مصون‌اند و این ویژگی عصمت آنان را شایسته خلافت الهی می‌سازد. تفسیر المیزان نیز این موضوع را توضیح می‌دهد و بیان می‌کند که خلیفه باید از هر نوع خطا و گناه معصوم باشد تا بتواند اراده خداوند را به صورت کامل و بدون نقص در زمین اجرا کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۱۶: ۳۱۱). علاوه بر این، در حدیثی از امام رضا (ع) نقل شده است که می‌فرماید: «الإمام أمين الله في خلقه، وحجته على عباده، وخليفته في بلاده» این حدیث نشان می‌دهد که امام، خلیفه‌الله است و این مقام به واسطه امانت‌داری و حجت بودن امام بر مردم به او داده شده است. امانت‌داری امام به معنای اجرای دقیق احکام و قوانین الهی است که تنها در افراد معصوم امکان‌پذیر است (مجلسی، ۱۳۹۹، ج ۲۵: ۱۷۸). در قرآن و روایات بارها تأکید شده است که خلافت الهی مختص اولیای الهی و معصومین است. برای مثال، در آیه ۵۵ سوره نور می‌خوانیم: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» در این آیه، خداوند وعده داده است که مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند، به عنوان خلیفه در زمین منصوب می‌شوند؛ اما طبق تفسیرهای معتبر همچون تفسیر مجمع‌البیان، این آیه به معصومین و اولیای الهی اشاره دارد، چرا که آنان برترین مصادیق ایمان و عمل صالح هستند و به واسطه

عصمتشان شایسته این مقام‌اند (طبرسی، ۵۴۸، ق، ج ۷، ۱۲۴)؛ همچنین در روایتی از امام باقر (ع) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلِيفَةَ لِيَكُونَ حِجَّةَ عَلِيِّ عِبَادَهُ» این حدیث نشان می‌دهد که خلیفه الهی باید حجت خدا بر مردم باشد و این حجیت تنها در کسانی یافت می‌شود که علم و عصمت کامل دارند، یعنی پیامبران و امامان معصوم (کلینی، ۱۳۹۹، ج ۱: ۳۷۶) روایات متعدد دیگری نیز از اهل بیت (ع) وجود دارد که به توقیفی بودن مقام خلافت و اختصاص آن به معصومین اشاره دارد. برای نمونه، در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِالنَّصِّ» این حدیث نشان می‌دهد که مقام امامت تنها با تعیین الهی صورت می‌گیرد و به دلخواه انسان‌ها نمی‌تواند به کسی واگذار شود. این نص الهی یا به واسطه قرآن یا به واسطه احادیث پیامبر (ص) مشخص می‌شود (همان: ۳۷۷). همچنین، در حدیثی دیگر از امام رضا (ع) نقل شده است: «إِنَّ الْإِمَامَةَ مَقَامٌ لَا يَنَالُهُ إِلَّا الْمَصْلُحُونَ» این روایت نیز تأکید می‌کند که امامت و خلافت الهی به کسانی تعلق می‌گیرد که صلاحیت کامل داشته و از گناه و خطا پاک باشند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵: ۱۷۸). خداوند، در آیه انّی جاعل... صریحاً از خلافت «آدم» سخن به میان آمده است. البته از آنجاکه اولاً: در آن آیه جعل خلافت به صورت جمله اسمیه بیان شده و جمله اسمیه دال بر استمرار جعل خلافت است، پس خلافت منحصر در حضرت آدم (ع) نیست. ثانیاً: جمله «اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء» حاکی از این موضوع است که خلافت منحصر در حضرت آدم نیست؛ زیرا اگر سخن از خلافت حضرت آدم بود و بس، با توجه به این نکته که حضرت آدم (ع) معصوم است و فساد و خونریزی نمی‌کند، جا داشت خداوند به فرشتگان بفرماید: آدم فساد و خونریزی نمی‌کند، اما از آنجاکه از یک سو محور و مدار خلافت الهی علم به اسماء است و از سوی دیگر آگاهی به اسمای الهی نیازمند استقامت در مسیر بندگی است و همه انسان‌ها استقامت در مسیر بندگی ندارند، در نتیجه مقام خلافت الهی در همه انسان‌ها تحقق و فعلیت ندارد. چگونه ممکن است مقامی که فرشتگان شایسته آن نبودند در اختیار بزرگ‌ترین جنایتکاران عالم قرار گیرد؟ بر اساس روایات از جمله روایت «اول ما خلق الله نوری» که اولین ظهور حق را حضرت رسول (ص) معرفی می‌کنند و روایت امیرالمؤمنین (ع) که فرمود: «ما لله آیه اکبر منی»

(نشان و آیتی بزرگتر از من برای خداوند نیست) و مضامین بلند زیارت جامعه کبیره به خصوص در این فراز از زیارت «اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَ اِذْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَ اجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ اعَزَّكُمْ بِهِدَاةِ وَ خَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ وَ اِنْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ [بُنُورِهِ] وَ اَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ وَ رَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي اَرْضِهِ وَ حُجَّجَا عَلٰى بَرِيَّتِهِ وَ اَنْصَارًا لِدِينِهِ وَ حَفَظَةً لِسِرِّهِ وَ حَزَنَةً لِعِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَرَاجِمَةً لَوْحِيهِ وَ اَزْكَانًا لِتَوْجِيْدِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلٰى خَلْقِهِ وَ اَعْلَامًا لِعِبَادِهِ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِهِ وَ اَدْلَاءَ عَلٰى صِرَاطِهِ عَصَمَكُمْ اللّٰهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ اَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (شما را با دانشش برگزید و برای غیبتش پسندید و برای رازش انتخاب کرد و به قدرتش اختیار کرد و به هدایتش عزیز نمود و به برهانش اختصاص داد و برای نورش برگزید و به روحش حمایت فرمود و شما را پسندید برای جانشینی در زمینش و دلایل محکمی بر مخلوقاتش و یاورانی برای دینش و نگهبانانی برای رازش و خزانه دارانی برای دانشش و محل نگهداری برای حکمتش و مفسران وحی اش و پایه های یگانه پرستی اش و گواهانی بر خلقش و پرچم هایی برای بندگان و مراکز نوری در کشورهایش و راهنمایانی بر راهش، خدا شما را از لغزشها حفظ کرد و از فتنه ها ایمن داشت و از آلودگی پاک کرد و پلیدی را از شما زدود و پاکتان نمود، پاک کردنی شایسته» و روایات دیگر و توصیف اهل بیت (ع) در قرآن، کامل ترین مصداق خلیفه الله، چهارده معصوم هستند و همه ی انبیا و مرسلین. به دلیل انجام اموری که به اذن خدا انجام داده اند چنانکه در قرآن بیان شده است مانند شکافته شدن دریا به دست موسی (ع) و گلستان شدن آتش برای حضرت ابراهیم (ع) و مسخر شدن باد و غیره برای حضرت سلیمان (ع) و شفای نابینا و احیای مردگان به دست عیسی (ع) و مواردی دیگر که به عنوان نمونه هایی از تصرف در عالم، خبر از خلافت الهی آنان می دهد؛ اما درباره این مطلب که آیا از مقام خلیفه الله مقامی بالاتر وجود دارد یا خیر، باید گفت: با تحلیل واژه خلیفه الله می توان گفت مقامی بالاتر از خلافت الهی قابل تصور نیست چون خلیفه به معنای جانشین است و واژه مقدس الله اسمی است که اشاره به تمام صفات خداوند دارد و به تعبیر فنی مستجمع جمیع صفات است نتیجه این که خلیفه الله به معنای جانشینی در تمام صفات کمال است پس مقامی بالاتر از آن

قابل‌تصور نیست؛ اما مفسران زیادی هستند که چنین نظری ندارند و خلیفه را نوع انسان می‌دانند یعنی قائل به توقیفی بودن مصداق خلیفه‌الله نیستند از جمله این مفسران جوادی آملی است ایشان در تفسیر تسنیم می‌گوید: «مقصود از «خلیفه» شخص حقیقی آدم نیست، بلکه مراد، شخصیت حقوقی آدم و مقام انسانیت است، یعنی خلیفه‌الله، مطلق انسان‌ها یا دست‌کم نوع انسان‌های کامل هستند و مقصود از «مستخلف عنه» خداوند سبحان است، نه گروهی از فرشتگان که در زمین می‌زیستند، یا جنیان مفسد و خونریزی که منقرض شدند، یا انسان‌های پیشین موسوم به «نسناس»، یا مطلق موجودات عالم» (جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۱۷/۳)، ایشان در ادامه تفسیر آیه ۳۰ سوره البقره با عنایت به نظر مفسران مطرح از فریقین پنج احتمال را برای مصداق خلیفه بیان می‌کند و به نقد آن‌ها پرداخته و احتمالی که نوع انسان را بالقوه نه بالفعل خلیفه می‌دانند برگزیده است و پژوهش حاضر آراء و نظراتی را که با احادیث و متن صریح ادعیه و زیارات وارده همخوانی ندارد نقد و بررسی خواهد.

### دیدگاه‌های مخالف با توقیفی بودن مفهوم خلیفه‌الله

دیدگاه‌های فلاسفه اسلامی موافق با مفهوم «خلیفه‌الله» برای نوع بشر (مخالفان توقیفی بودن این مفهوم) بر این اساس استوار است که انسان به دلیل برخوردارگی از عقل و ظرفیت معنوی، می‌تواند نقش جانشین خداوند را بر روی زمین ایفا کند. این دیدگاه‌ها به نوعی تفسیر مقام و نقش انسان در جهان هستی پرداخته‌اند و بر این باورند که انسان توانایی دست یافتن به کمالات معنوی و معرفتی را دارد که او را شایسته خلافت الهی می‌سازد.

**برای نمونه** ابن‌سینا، از مهم‌ترین فلاسفه اسلامی، در آثارش به تحلیل مقام خلیفه‌الله پرداخته و معتقد است که انسان به دلیل برخوردارگی از عقل فعال، می‌تواند به شناختی عمیق از جهان دست یابد. در کتاب الشفاء، ابن‌سینا به توضیح مراحل رشد و کمال عقل پرداخته و معتقد است که عقل انسان می‌تواند از سطح دریافت حسی و خیالی به مرتبه عقل فعال برسد. او در صفحات ۳۳۵ تا ۳۴۵ الشفاء بیان می‌کند که در این مرتبه، انسان می‌تواند به درک مفاهیم معنوی و فلسفی دست یابد که او را شایسته مقام خلافت می‌سازد. ابن‌سینا همچنین به

تفاوت میان انسان و دیگر موجودات اشاره می‌کند و معتقد است که تنها انسان به دلیل توانایی تفکر و تعقل، می‌تواند به مقام جانشینی خداوند نائل شود (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳۴۵-۳۳۵). فارابی نیز مفهوم خلیفه‌الله را در ارتباط با شهر و جامعه ایده‌آل خود مطرح کرده است. در کتاب آراء اهل المدينة الفاضلة، او به این موضوع پرداخته و بیان می‌کند که انسان‌ها به دلیل توانایی عقلانی و اخلاقی خود می‌توانند جامعه‌ای فاضله ایجاد کنند که در آن عدالت و فضایل اخلاقی گسترش یابد. فارابی معتقد است که رهبر این جامعه باید کسی باشد که به کمالات عقلانی دست یافته باشد و می‌تواند به‌عنوان خلیفه‌الله عمل کند. او در صفحات ۱۵۰ تا ۱۵۵ این کتاب، به توضیح خصوصیات رهبر ایده‌آل می‌پردازد و بیان می‌کند که چنین فردی به دلیل شناخت عمیق از حقیقت و کمالات اخلاقی، می‌تواند نقش جانشین خداوند را در هدایت جامعه به سوی سعادت و کمال ایفا کند (فارابی، ۱۳۸۰، ص. ۱۵۵-۱۵۰). سهروردی، فیلسوف اشراقی، نیز به مفهوم خلیفه‌الله پرداخته و انسان را به‌عنوان نور الهی بر زمین معرفی می‌کند. در کتاب حکمة الاشراق، سهروردی بیان می‌کند که انسان‌ها به‌عنوان موجودات نورانی، می‌توانند به مقام خلافت الهی برسند، زیرا آن‌ها به نور الهی و حقیقت متصل هستند. او در صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۵ حکمة‌الاشراق می‌نویسد که انسان‌ها به‌عنوان موجوداتی نورانی، وظیفه دارند که عدالت و حقیقت را در جهان گسترش دهند و به همین دلیل می‌توانند به مقام جانشینی خداوند نائل شوند (سهروردی، ۱۳۸۳، ص. ۱۱۵-۱۱۰). شیخ مفید، متکلم و فیلسوف برجسته شیعه نیز در آثار خود مانند تصحیح اعتقادات بیان می‌کند که خلافت الهی برای انسان به معنای مسئولیت‌پذیری و رعایت عدالت و تقوا است. شیخ مفید بر این باور است که انسان نباید این مقام را ابزاری برای رسیدن به خودمحموری و استبداد قرار دهد، بلکه باید همواره به وظایف الهی خود پایبند بماند و از فساد و تخریب دوری کند (شیخ مفید، ۱۳۸۴، ص. ۱۵۵). این دیدگاه او بر مسئولیت‌های اخلاقی انسان و اجتناب از خودخواهی و استبداد در مقام خلافت الهی تأکید می‌کند. نصیرالدین طوسی، فیلسوف و دانشمند ایرانی هم در کتاب اخلاق ناصری به تبیین مفهوم خلیفه‌الله پرداخته است. او بر این باور است که انسان باید به کمالات اخلاقی و علمی برسد تا

شایسته مقام خلافت الهی شود. طوسی معتقد است که انسان می‌تواند با تربیت نفس و توسعه توانایی‌های عقلی خود، به مراتب بالای انسانیت دست یابد و در مسیر اهداف الهی قدم بردارد. او در اخلاق ناصری به‌ویژه در فصل چهارم، بیان می‌کند که انسان با پرورش فضائل اخلاقی و اجتناب از رذایل، به این مقام والا نزدیک‌تر می‌شود (طوسی، ۱۳۸۶، ص. ۲۴۰-۲۳۵). این نگرش طوسی به تربیت نفس و تهذیب اخلاقی به‌عنوان پایه و اساس خلافت الهی اشاره دارد. جلال‌الدین دوانی، فیلسوف و متکلم قرون میانه، نیز در آثار خود به مفهوم خلیفه‌الله پرداخته است. در رساله اخلاقی شرح عقاید عضدی، دوانی انسان را دارای ظرفیتی برای دستیابی به کمالات اخلاقی و عرفانی می‌داند که او را شایسته مقام خلافت الهی می‌سازد. او بیان می‌کند که انسان کامل، فردی است که به‌عنوان واسطه‌ای بین خداوند و مخلوقات عمل می‌کند و از طریق معرفت و عمل به تعالیم دینی، به هدایت دیگران می‌پردازد. دوانی بر این باور است که این مقام نیازمند آگاهی عمیق از حقیقت و شناخت واقعیت‌های جهان است (دوانی، ۱۳۸۳، ص. ۷۵-۸۰). این دیدگاه او انسان کامل را به‌عنوان فردی مسئول در جامعه معرفی می‌کند که نقش الهی در هدایت جامعه را برعهده دارد.

### نقد کلامی و تفسیر دینی

برخی از متفکران اسلامی در نقد آراء فوق به بحث «محدودیت‌های انسان» اشاره می‌کند و می‌گویند که انسان نمی‌تواند به مقام جانشینی خدا برسد، زیرا شناخت کامل از ذات الهی ندارد و به محدودیت‌های اخلاقی و وجودی خود پایبند است. فراطوری معتقد است که این نوع برداشت، مسئولیت‌های اخلاقی و دینی انسان را از بین می‌برد و ممکن است به انحراف‌های عقیدتی منجر شود. در حقیقت در تفسیر دینی، مخالفان بیشتر به جنبه‌های کاربردی این مفهوم و خطرات اخلاقی آن پرداخته‌اند. محمدجواد نوروزی در کتاب فلسفه سیاسی اسلام، به صفحات ۱۲۵ تا ۱۳۰، این مفهوم را از منظر جامعه‌شناختی و تاریخ اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهد. او بیان می‌کند که مفهوم خلیفه‌الله در بسیاری از جوامع اسلامی به ابزاری تبدیل شد که برخی حاکمان برای مشروعیت‌بخشی به سلطه خود از آن بهره‌برداری کردند. نویسندگان معتقد است که اگر این مفهوم به‌درستی درک نشود،

ممکن است زمینه‌ساز بروز دیکتاتورهای دینی و قدرت‌های استبدادی شود. او به این نکته اشاره دارد که هر انسانی نمی‌تواند به‌طور مطلق نماینده خداوند بر زمین باشد. در دیدگاه‌های کلامی، برخی از متکلمان نیز اشاره می‌کنند که استفاده از مفهوم خلیفه‌الله به‌نوعی انسان را از مسئولیت‌های شخصی‌اش دور می‌کند. این انتقاد به‌ویژه از سوی متکلمان عقل‌گرا (مثل معتزله) مطرح شده است. معتزله بر این باورند که انسان به‌طور ذاتی مسئول اعمال خود است و نباید به مفهومی مانند خلیفه‌الله تکیه کند تا توجیهی برای اعمالش ارائه دهد. این دیدگاه در مقابل اشاعره و اهل حدیث که دیدگاهی مطلق‌گرا دارند قرار می‌گیرد. عبدالجواد فلاطوری نیز در نقد این موضوع به محدودیت‌های ذاتی انسان به‌عنوان موجودی محدود در دانش و قدرت اشاره دارند. فلاطوری در کتاب فلسفه اسلامی بیان می‌کند که انسان با تمام استعدادهایش، از قدرت شناخت کامل از ذات و صفات الهی ناتوان است. او معتقد است که استفاده از اصطلاح خلیفه‌الله برای انسان، می‌تواند نوعی توهم قدرت و توانمندی در انسان ایجاد کند که در نهایت به مسئولیت‌گریزی منجر شود. فلاطوری می‌گوید که این دیدگاه به‌ویژه در قرون میانه اسلامی و در دوران خلافت امویان و عباسیان، به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به قدرت‌های سیاسی مورد استفاده قرار گرفت (فلاطوری، ۱۳۸۵: ۲۱۰-۲۱۵).

علاوه بر این چنانچه خلیفه را نوع انسان بدانیم و قائل به تشکیک مقام خلافت باشیم همان‌طور که اندیشمندانی چون جوادی آملی بر این رأی است و می‌گوید مقام خلافت مانند علم مقول به تشکیک است یعنی هر یک از افراد بشر به نسبت قوه و استعداد خود که به فعلیت رسیده است خلیفه خداوند در زمین است درحالی که می‌دانیم یکی از شئون خلافت راهبری و هدایت جامعه انسانی است لذا در هر عصری یک خلیفه می‌بایست حاکم باشد حتی اگر در برهه‌ای از زمان دو نفر قابلیت خلیفه الهی را داشته باشند یکی از آنها خلیفه‌الله است و دیگری تابع خلیفه منصوب خداوند است تا زمان حیات دنیوی او. ثانیاً چنانچه باور داشته باشیم که خلیفه‌اللهی که در قرآن از آن یاد شده است علاوه بر واسطه فیض همان کسی است که مأمور تربیت و هدایت جامعه بشری هم هست؛ بنابراین نصب چنین

مقامی به اراده الهی منوط است جاعل این خلیفه جز حضرت حق نیست لذا از مسلمات مذهب تشیع اعتقاد به نصب امام (خلیفه‌الله) از سوی خداوند است و نه انتخاب آن بنابراین افرادی که نوع انسان را خلیفه می‌دانند و قائل به تشکیک مقام خلیفه هستند با عقیده آنان به نصب خلیفه از طرف خداوند منافات دارد. ثالثاً این رأی و نظر (نوع انسان را خلیفه دانستن) با این عقیده مسلم مذهب تشیع که زمین هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نیست منافات دارد به دلیل تصریح ایشان (جوادی آملی) مبنی بر اینکه مقام خلیفه‌اللهی پیامبر بالاترین مقام است ایشان در تفسیر آیه سی سوره البقره می‌نویسد: «مفرد بودن خطاب در تعبیر «رَبِّک» و اختصاص آن به رسول گرامی (ص) نیز صلاحیت مقام خلیفه‌اللهی به نوع انسان است و فعلیت آن نیز در مرتبه کامله ویژه انسان‌های کامل و مراحل مادون آن مربوط به همه انسان‌های وارسته و متدین است و اختصاص به شخص آدم ندارد) شاید به این لحاظ باشد که آنکه در خلافت الهی بالاترین رتبه را دارد و در میان اسمایی که به آدم تعلیم شده و معیار مقام خلافت قرار گرفته، عظیم‌ترین اسم است، حقیقت نورانی و پاک محمدی (ص) است؛ حقیقتی که به تعبیر بعضی گرچه صورتاً فرزند آدم است، اما سیرتاً و سریرتاً پدر آدم به حساب می‌آید با این نظر می‌بایست حجت خدا را همان خلیفه‌الله دانست و زمین از حجت خدا خالی نیست و حجت خدا منصوب است و توقیفی.»

### نتیجه‌گیری

واژه خلیفه در لغت و مفهوم به معنی جانشین آمده است و اکثر مفسران در تبیین این واژه نظرات مشترک یا قریب‌المعنایی دارند اما در مصادیق آن اختلاف نظر دارند برخی نوع انسان را به خاطر توانمندی او در عمران و آبادی زمین و اختراع و ابتکار در تولید ابزار و امکانات و منشأ اثر بودن او در تغییرات محیط‌زیست خود او را خلیفه خدا در زمین می‌دانند و این واژه را مقول به تشکیک دانسته و هر فرد را به میزان توان و استعداد او و به همان نسبت خلیفه‌الله می‌دانند. برخی دیگر مصادیق خلیفه‌الله را انبیاء الهی و اولیاء خاص خدا می‌دانند. با توجه به آیات و روایات معتبر، روشن است که خلافت الهی تنها به معصومین و اولیای الهی اختصاص دارد. این خلافت یک مقام توقیفی است که باید از سوی خداوند به کسانی اعطا

شود که از عصمت و پاکی برخوردارند؛ بنابراین، این مقام به هیچ وجه نمی تواند به افراد عادی یا گناهکاران تعلق گیرد، بلکه تنها به پیامبران و امامان معصوم که از سوی خداوند منصوب شده اند، واگذار می شود. مفسران روایی شیعه به استناد احادیث وارده ذیل آیات مربوط به واژه خلیفه به استناد ادعیه و زیارات وارده و با تکیه بر این امر مسلم که زمین از حجت خدا خالی نیست و از سوی اعتقاد بر نصب جانشین پیامبر به امر خداوند تبارک و تعالی با ابلاغ پیامبر خلیفه راستین الهی یک امر توقیفی است و مصادیق آن کسی جز منصوبین از ناحیه خداوند نمی تواند باشد و لذا معتقد هستند که خلیفه الله همانا انبیاء الهی و اولیاء خاص او هستند. در نهایت، بسیاری از منتقدان مخالف مفهوم خلیفه الله به عنوان یک مقام الهی برای انسان هستند، زیرا آن را نوعی تأیید ضمنی قدرت مطلق انسان بر دیگران و طبیعت می دانند که با آموزه های قرآنی درباره خضوع و مسئولیت فردی در تضاد است.

## منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن عاشور، محمد الطاهر (ش ۱۴۲۰ / ۲۰۰۰ م) *التحریر و التنویر*. ج ۱، تونس، الدار التونسية.
۲. ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۶۹) *فصوص‌الحکم*، ترجمه و شرح صمدی آملی، تهران: انتشارات مولی.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴) *معجم مقاییس اللغة*، قم، (بی‌جا).
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۹۹۸ / ۱۴۱۹) *تفسیر ابن کثیر*، ج ۱، محشی: شمس‌الدین، محمد حسین، بیروت، دارالکتب
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق) *لسان‌العرب*، بیروت، دار صادر للنشر و التوزیع.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۷) *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، ج ۲ مصحح مهدی لاجوردی، تهران، جهان.
۷. ابن سینا، حسین بن محمد (۱۳۷۵). *الشفاء*، تهران: انتشارات حکمت.
۸. بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ ق) *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت تهران.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۴) *تسنیم*، جلد ۳، چاپ پنجم، قم، اسراء.
۱۰. حسینی همدانی، سید محمدحسین (۱۴۰۴) *انوار درخشان*. دمشق، دارالعلم.
۱۱. حسینی، محمد (۱۳۹۸). *مبانی نظری منطق*. تهران: انتشارات دانشگاهی.
۱۲. دوانی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۳). *شرح عقاید عضدی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. راغب الاصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ ق) *مفردات الالفاظ القرآن‌الکریم*، بیروت، دارالعلم.
۱۴. رضایی، کریم (۱۴۰۰). *فلسفه زبان*. تهران: انتشارات روشنگر.
۱۵. زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۵۸) *الکشاف*، انتشارات: قاهره.
۱۶. سعیدی، رضا (۱۳۹۹). *منطق و فلسفه*. اصفهان: نشر آفتاب.
۱۷. شرتونی، سعید (۱۴۱۶ ق) *أقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد*، تهران، دار الأسوه.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷) *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن (۵۴۸ ق) *تفسیر مجمع‌البیان*، مترجم: احمد بهشتی (۱۳۵۲) تهران، انتشارات فراهانی.
۲۰. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۵۷) *جامع‌البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالعلم.

۲۱. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۵۷) مجمع البحرین، مترجم: احمد حسینی اشکوری، تهران، مکتبه المرحومیه.
۲۲. طوسی، نصیرالدین (۱۳۸۶). اخلاق ناصری. تهران: انتشارات حکمت.
۲۳. طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸) تفسیر اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام.
۲۴. غزالی، امام محمد (۱۳۹۰) احیاء علوم الدین. قم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه
۲۵. فارابی، ابونصر محمد بن محمد (۱۳۸۰). آراء اهل المدینة الفاضلة. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۶. سهروردی، شهابالدین یحیی (۱۳۸۳). حکمة الاشراف. ترجمه ج. دینانی. تهران: انتشارات طرح نو.
۲۷. محمدجواد نوروزی (۱۳۸۸) فلسفه سیاسی اسلام. تهران، ناشر موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۸. فخر رازی، محمد بن عمر (ش ۱۴۲۰ / ۱۹۹۹ م) التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب) ج ۲، بیروت، دار احیا التراث العربی.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۸ ق) العین، انتشارات موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
۳۰. فردوسی، جواد (۱۳۹۶). منطق جدید. شیراز: انتشارات باران.
۳۱. فضل ابن حسن، طبرسی (۱۴۰۸) مجمع البیان، مصحح هاشم رسولی، فضل الله یزدی طباطبایی، بیروت، دارالمعرفه.
۳۲. فلاطوری، عبد الجواد (۱۳۸۵) شرح فلسفه اسلامی، تهران، مرکز.
۳۳. قطب، سید (۱۳۶۷) فی ظلال القرآن، ج ۴ بیروت: دار الشروق.
۳۴. کاظمی، فتح علی (۱۴۰۱) تحلیل منطقی استدلالات. تبریز: انتشارات آذربایجان.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۹۹) اصول کافی، مترجم عباس به نژاد، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات آرایه.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳ ش) الکافی، مصحح علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۷. گنابادی، محمد سلطان (۱۴۰۸ ق) بیان السعادة فی مقامات العباد، ترجمه: رضا خانی و حشمت الله ریاضی، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران.
۳۸. لاهیجی، بهاءالدین محمد (۱۳۵۸) تفسیر لاهیجی، تصحیح: جلال الدین حسینی ارموی، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (ع).

۳۹. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ ه. ۱۹۸۳ م) بحار الأنوار، ج ۲۵، ۲۶، ۳۶، مصحح علی‌اکبر غفاری و همکاران، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
۴۰. محمدحسین فاریاب (۱۳۹۱) «خلافت انسان در قرآن»، معرفت، شماره ۱۷۳، ص ۱۰۷ - ۱۲۴.
۴۱. محمدی خراسانی، علی (۱۳۹۷) شرح منطق مظفر، ناشر دیجیتال، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، اصفهان.
۴۲. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰) التحقیق فی کلمات القرآن‌الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۴۳. مصطفوی، حسن (۱۳۸۰) تفسیر روشن، چاپ اول، تهران، مرکز نشر کتاب.
۴۴. مطهری، مرتضی (۱۳۶۹) انسان کامل، تهران: انتشارات صدرا.
۴۵. مطهری، مرتضی (۱۳۹۵) آشنایی با قرآن، تهران، مجموعه آثار استاد شهید مطهری.
۴۶. مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ ق) تفسیر کاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۹۹) تفسیر نمونه، ج ۲، ۳، ۴، قم، دارالکتب اسلامیه.
۴۸. مهدوی، سعید (۱۳۹۷). تحلیل مفاهیم فلسفی. مشهد: نشر علم.